

محمد رضا خانی * «مورخ اعظم تاریخ تباهی و زوال»

به مناسبت انتشار ترجمه‌ی رمان بودنبروک‌ها اثر توماس مان

«بی‌نیاز به زمینه‌چینی و آزمایش، بی‌لرزش دست و دل، فارغ از کندوکاو تردیدآمیز در خزانه‌ی امکانات خویش: توماس مان در نخستین رمان خود، در بودنبروک‌ها همه‌ی اسباب بزرگی را گردآورده است. [...] زوال، تباهی، عناصر سه‌گانه تیره و تار دورر**»: «صلیب، مرگ و گور» موضوع آثار توماس مان از بودنبروک‌ها تا دکتر فاوستوس تغییری نکرده است. موضوعی تیره که طنزی شاد، سقراط‌گونه و به راستی اومانیستی، در خور دوران ما، بر آن نوری نه چندان پر فروغ می‌تاباند.^۱..... والتر ینس

۲۸۴

انتشار رمان بودنبروک‌ها (زوال یک خاندان) در سال ۱۹۰۰ طلوعی ظهور نویسنده‌ای بود به نام توماس مان که بعدها در سال ۱۹۲۹ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل شد؛ در بیانیه‌ی داوران آمده بود: «بیش از هر چیز به پاس رمان بزرگ او بودنبروک‌ها». این رمان به همه‌ی زبان‌های زنده ترجمه شد، اثر کلاسیک معاصر شد و در کنار کتاب مقدس بر میز هر اتاق نشیمن در آلمان جای گرفت؛ تا ۱۹۳۵ بیش از یک میلیون نسخه از آن در آلمان فروخته شده بود و در مدت پنجاه سال، هزار بار تجدید چاپ!

توماس مان در ششم ژوئن ۱۸۷۵ در لوبک به دنیا آمد. پدرش، سناتور یوهان هاینریش مان، تاجر توانگر غلات بود و از ۱۸۶۴ کنسول آلمان در هلند. مادرش، یولیا داسیلوا، دختر مزرعه‌داری بود از امریکای جنوبی با تبار پرتغالی - آلمانی که تا هفت سالگی در برزیل زیسته بود. تعلق خاطر پدر و مادر به دو دنیای متفاوت در شکل‌گیری شخصیت توماس مان تأثیر ماندگاری به جا گذاشت. توماس مان، پس از مرگ زود هنگام پدر (۱۸۹۱) و ورشکست شدن کارخانه‌ی خانواده، همراه مادر و چهار خواهر و برادر خود رهسپار مونیخ شد و تا زمان مهاجرت

*. تئودور آدورنو (۱۹۰۳ - ۱۹۶۹)، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، توماس مان را «مورخ اعظم تاریخ

تباهی و زوال» می‌نامد. ** .آلبرشت دورر (۱۴۷۱ - ۱۵۲۸)، نقاش آلمانی.



به امریکا این شهر را جز برای سفرهایی به ایتالیا ترک نکرد ولی در طول زندگی، لوبک برایش «صورت معنوی حیات» بود و اعتقاد داشت که این صورت معنوی در این که او اشیا و آدم‌ها را چگونه ببیند و ترسیم کند نقش تعیین کننده داشته است. وی در سال ۱۹۳۳ نخست به سویس و سپس به امریکا مهاجرت کرد و در سال ۱۹۴۴ تابعیت امریکا را پذیرفت. توماس مان از سال ۱۹۵۲ در سوییس مسکن گزید تا این که در دوازدهم آگوست ۱۹۵۵ در بیمارستان زوریخ چشم از جهان فروبست. نول‌های تونیو کروگر و مرگ در ونیز و رمان‌های بودنبروک‌ها، کوه جادو، یوسف و برادرانش و دکتر فاستوس از جمله مشهورترین آثار این نویسنده‌اند.

مان، همچون من دیگر خود، تونیو کروگر، میان دو دنیا ایستاده بود، دنیای شهروندی معمولی و دنیای هنرمندی ناسازگار: «در هیچ یک از این دو دنیا آسوده نیستم، پس رنج می‌برم. می‌دانی، پدرم خلق و خوی شمالی داشت: استوار، اهل تأمل، منزه‌طلب و درستکار با گرایش به مالیخولیا. مادرم با خون نامشخص بیگانه، زیبا، حساس، ساده دل، پر شور و لابلالی بود و، فکر می‌کنم، غریزه‌ای نامتعارف داشت. آمیژه این دو بی‌گمان چیزی خارقالعاده می‌بود و خطراتی خارقالعاده با خود می‌داشت. و حاصل: بورژوایی سرگردان در هنر، کولی‌وشی با اشتیاقی نوستالژیک برای احترام، هنرمندی با وجدان معذب. چرا که این بی‌گمان وجدان بورژوای من است که وامی‌دارم تا در زندگی هنرمند، با همه نامتعارف بودن و با همه نبوغ او،

چیزی سخت مشکوک، سخت رسواکننده بیابم، چیزی که مرا سرشار می‌کند از این ضعف آمیخته به عشق در برابر هر چیز ساده و خوب، هر چیز عادی بی‌غل و غش و انسان میانمایه‌ای بی‌هیچ امتیاز خاص و شایسته احترام^۲. روح توماس مان به معنای واقعی کلمه سرزمینی دوپاره بود. او از تعارض مداوم میان عقل و احساس، وظیفه و سعادت، ارزش‌های آرمانی و واقعیت‌های زندگی، پابندی به عقل روشنگری و خردستیزی جنون‌آمیز، خواسته‌های هنرمندانه و خصلت‌های بورژوازی، تحسین گذشته و میل به آینده‌نگری... و نهایتاً تناقض میان هنر و زندگی در عذاب بود. او بی‌وقفه در جستجوی وجوه متعارض بود تا بتواند این تناقض ذاتی را بیان کند. مثلاً هنر و زندگی، هنر و ذهن، زندگی و ذهن را در تقابل با یکدیگر قرار می‌داد و بازتاب تنش‌ها و کشمکش‌های درونی ناشی از این قبیل تناقضات حل ناشدنی را در زندگی قهرمانان آثارش می‌نمایاند.

توماس مان موفقیت ادبی خود را مدیون رمان بودنبروک‌ها (زوال یک خاندان) است که نخستین حماسه‌ی بزرگ زندگی طبقه‌ی بورژوا در ادبیات آلمان است. گولو مان می‌گوید که پدرش «نام بودنبروک را از کتابی از فونتانه^{*} گرفته بود و در آن زمان احترام زیادی برای این نویسنده آلمانی قایل می‌شد و بسیار او را دوست می‌داشت». توماس مان نگارش بودنبروک‌ها را در سن بیست و دو سالگی با بهره‌گیری از سرگذشت خانواده و پدران خود آغاز کرد که در آن با روایت سرگذشت سه نسل که در نیمه‌ی قرن نوزدهم می‌گذرد، عظمت و زوال خاندان خود را پی می‌گیرد و در پس روشن‌بینی و تحلیل بی‌طرفانه‌اش با همدردی و علاقه‌ی پر شور نسبت به شخصیت‌های رمان، وقوع این زوال را با زندگی از یک سو و تلطیف روح و اندیشه از سوی دیگر مرتبط می‌داند. از این لحاظ بودنبروک‌ها با ناتورالیسم و تفکر دکادانس رایج در آغاز قرن بیستم قرابت دارد. هر چه از عمر خاندان بودنبروک طی نسل‌ها می‌گذرد، کاهش مداوم ثروت و فزونی پیوسته‌ی فرهنگ بیش از پیش خودنمایی می‌کند؛ افزایش میل به هنر و به موازات آن میل به تباهی. «توماس بودنبروک، قهرمان اصلی رمان بودنبروک‌ها، با تباهی و زوال کامل شرکت، خانواده، نسل و طبقه خویش روبه‌روست. برخورد با تباهی و نهایتاً مرگ، او را به سوی جنون می‌راند و او برای حفظ خود می‌کوشد تا از زوال ارزش‌ها و میراث فرهنگی خویش جلوگیری کند. او تمامی ابعاد زندگی اجتماعی و خصوصی خود، از اداره امور شرکت گرفته تا برخورد با همسر و فرزندش را به شیوه‌ای خشک و دقیق تنظیم می‌کند. آرایش، لباس، رفتار ظاهری و آداب معاشرت او کامل و بی‌نقص و مبتنی بر مقررات و ارزشهایی تغییرناپذیر است. ولی با به پای افزایش جدیت و سواسی او در حفظ ظاهر، افسردگی و زوال درونی‌اش نیز افزایش

*. تنودور فونتانه (۱۸۱۹ - ۱۸۹۸)، داستان‌نویس و منتقد نثر آلمانی.



● علی اصغر حداد

می‌یابد. فرار او به عرفان وحدت وجودی شوپنهاور*، کوتاه و بی‌فایده است. در نهایت او فقط می‌تواند به عقل‌گرایی سنتی تکیه کند و بس. ولی برخلاف پدر و پدربزرگش، عقلانیت او نه موفقیت دنیوی (تجاری) را تضمین می‌کند و نه نشانی از شادمانی و نشاط یا ایمان و آرامش روحی به همراه دارد. عقل افسرده و میراث فرهنگی‌اش، او را برای مدتی سر پا نگه می‌دارد؛ در حالی که پسر نابغه‌اش دقیقاً به خاطر فقدان همین عوامل در نوجوانی تسلیم مرگ می‌شود. اما این فرهنگ عقلانی که اینک به باری طاقت فرسا بدل شده است، در نهایت به دلیل نواقص درونی‌اش محکوم به تباهی و زوال است.^۳ توماس مان در این رمان علاوه بر نقد از خودبیگانگی طبقه بورژوا (همه چیز در خانواده به خاطر منافع مالی صورت می‌گیرد حتی، و به خصوص، ازدواج)، از میان رفتن جنبه‌های انسانی زندگی را نیز به باد انتقاد گرفت که معلول گسترش سرمایه‌داری انحصار طلب و کاربرد روش‌های نظامی در آموزش بود.

سرانجام دست مریزادی باید گفت به علی اصغر حداد که همت بلند داشته و ترجمه‌ی فارسی بودنبروک‌ها را به سامان رسانده است. احاطه‌ی مترجم به زبان مبدأ و مقصد و زیر و بم این اثر سترگ و بهره‌مندی از قلمی گیرا، ترجمه‌ی خواندنی و جذابی را برای خوانندگان فارسی زبان

*. آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸ - ۱۸۶۰)، فیلسوف آلمانی.

فراهم آورده است. توماس مان در این رمان در کنار بسیاری ارجاعات لاتین و فرانسه از یک گویش قدیمی متعلق شمال آلمان نیز استفاده کرده است. ارائه ارجاعات همراه با توضیحات روشن‌گر مترجم در زیرنویس صفحات به انضمام پس‌گفتاری به قلم والتر یونس راه را برای خواننده هموارتر کرده است. ناشر کتاب، نشر ماهی، نیز کتاب را در ۷۸۲ صفحه با ظاهری آراسته و چشم‌نواز راهی بازار کرده است. دمشان گرم و سرشان خوش باد!

مراجع

- ۱ - توماس مان، بودنبروک‌ها (زوال یک خاندان)، علی‌اصغر حداد، نشر ماهی، چاپ اول ۱۳۸۳، پس‌گفتار والتر یونس ص ۷۶۵ و ۷۶۸.
- ۲ - لوئیس آنترومایر، توماس مان «هنرمندی با وجدان معذب»، عبدالله کوثری، برگرفته از کتاب آفرینندگان جهان نو، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۷۷، صص ۶۲۷ - ۶۳۵.
- ۳ - مراد فرهادپور، عقل افسرده: تأملاتی در باب تفکر مدرن، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۸، صص ۲۲ - ۲۳.

سایر مراجع

- ۱ - ویل و آریل دورانت، تفسیرهای زندگی، ابراهیم مشعری، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم ۱۳۷۷، [توماس مان] صص ۳۳۵ - ۳۹۲.
- ۲ - میشل وائل پوت، توماس مان و سنت، فاطمه ولیانی، فصل‌نامه سمرقند، شماره ۵ (ویژنامه توماس مان)، بهار ۱۳۸۳، صص ۸۷ - ۹۷.
- ۳ - گولو مان، خاطراتی از پدرم، سعید فیروزآبادی، فصل‌نامه سمرقند، شماره ۵ (ویژه‌نامه توماس مان)، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۵۷ - ۱۷۵.